



● درآمد:

سرتیپ خلبان سیاوش مشیری سال‌ها با شهید عباس بابایی هم‌کلام و همنشین بوده است. او در این گفت‌وگو می‌کوشد تا توان مدیریتی و سرعت تصمیم‌گیری بابایی را به بهترین نحو نشان دهد. چراکه معتقد است اقدامات بابایی سبب شد مسیر جنگ تغییر پیدا کرده و ایران در بسیاری مواقع ابتکار عمل را در دست داشته باشد.

گفت‌وگو با سرتیپ خلبان سیاوش مشیری، هم‌زم شهید بابایی

مغز متفکر نیروی هوایی بود...

می‌بینید که نیروی هوایی و دژبان‌های آن در حال خدمت به امام و انقلاب هستند. مهم‌ترین اقدام آن دوران در ۱۹ بهمن بود که در همین منطقه فرماندهی آموزش‌های هوایی تهران رخ داد که این نقطه عطفی بود برای خدمتگزاران و آدای دین نیروی هوایی به انقلاب اسلامی ایران. این حرکت آغاز مراحل بعدی وظيفه نیروی هوایی به‌عنوان این که همیشه این نیرو به دفعات به‌صورت سنگر ساز بدون سنگر و پیش‌قراول حرکت‌ها باشیم. چندی از آغاز انقلاب شکوهمند اسلامی نگذشته بود که زمره‌هایی مبنی بر حمایت و پشتیبانی از کشورهای مختلف به شوروی، آمریکا، اسرائیل و سر و صداهایی در منطقه شمال و جنوب کشور، سیستان و بلوچستان، خوزستان و... به‌عنوان مختلف از قبیل خلق عرب، خلق بلوچ، ترکمن و از این قبیل قومیت‌ها شروع شده بود. که با تدابیر سریع و کارگشای مسئولان محترم بر طرف شد. این مسائل، نیروی هوایی را هم مشغول به خود کرده بود. به‌خصوص که در منطقه کردستان که دولت یعنی به سرکردگی صدام حسین حرکت‌های ناشایستی را انجام می‌داد که پروازهای زیادی در آن مناطق داشتیم و این قضایا تا آغاز جنگ تحمیلی ادامه داشت. با آغاز جنگ در ۲۱ شهریور نیروی هوایی در ابتدا به‌خوبی درگیر جنگ شد ولی خیلی از مسائلی که ما در زمان جنگ تجربه نکرده بودیم باعث شد که در ابتدا هواپیما از دست بدهیم. خلبان‌های ما شهید شدند و به جایی رسیدیم که دیگر لازم بود تا تغییر و تحول اساسی و کلی در نیروی هوایی به وجود بیاید و همچنین آغاز جنگ بود که شهید فکوری به فرماندهی نیروی هوایی منصوب شدند. فرماندهان آن زمان اکثراً از عزیزان قدیمی بودند که با رفتن فرماندهان دوران طاغوت، این عزیزان که سن و سال و تجربه بالاتری داشتند به فرماندهی منصوب شده بودند. بعد از شهادت شهید فکوری، سرهنگ معینی پور به عنوان فرماندهی این نهاد انتخاب شدند. ایشان فرماندهان

■ ■ ■

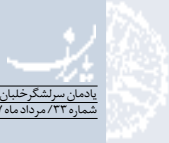
با آغاز جنگ در ۲۱ شهریور نیروی هوایی در ابتدا به‌خوبی درگیر جنگ شد ولی خیلی از مسائلی که ما در زمان جنگ تجربه نکرده بودیم باعث شد که در ابتدا هواپیما از دست بدهیم و خلبان‌های ما شهید شدند.

جدیدی را در محرک‌های متفاوت و مختلف منتصب کردند که از آنها می‌توان به شهید خضربی در پایگاه همدان، جناب سعیدی در پایگاه تبریز، شهید بزگوار بابایی در پایگاه اصفهان و شهید اردستانی در پایگاه امیدیه اشاره کرد که اکثراً از چهره‌های مصمم و مخلص حزب‌اللهی و عناصری بودند که عاشق امام و انقلاب و خادم ملت و امت اسلامی بودند که هیچ هراسی به دل راه نمی‌دادند. اینان به فرماندهی پایگاه‌ها و معاونت عملیاتی در مکان‌های مختلف منصوب شدند. چگونه با شهید بابایی آشنا شدید؟ ابتدای آشنایی من با شهید بابایی از طریق معرفی ایشان توسط

اعزام ما در مهرماه ۱۳۵۴ بود که پس از گذران ۲۲/۵ تا ۲۳ ماه در سال ۱۳۵۶ به ایران برگشتیم و از همان ابتدا گزینش شدم که پرواز با هواپیمای شکاری را شروع کنم. شرایط پرواز با هواپیمای شکاری داشتن معیارهایی از قبیل سرعت انتقال و طرز تفکر پروازی بود که با داشتن این شرایط برای پرواز با هواپیمای شکاری فانتوم اف۴ انتخاب شدم. شروع پروازهای آموزشی در گردان ۱۱ تاکتیکی تهران بود که فرمانده آن شهید فاتح شیخ بود. دوره حدود ۱۱۶ الی ۱۷ ماه طول کشید. و تقریباً تا ابتدای شهریور ۱۳۵۷ ادامه داشت. پس از آن در موقعیت کابین عقب هواپیمای اف۴ به عنوان خلبان دوم، فارغ‌التحصیل شدم. سپس به پایگاه هوایی همدان منتقل شده و پرواز را شروع کردم. خاطر نشان کنم که تمامی پروازهای هواپیمایی، مخصوصاً هواپیمای شکاری به‌صورت آموزشی است یعنی هر روز که پرواز می‌کردیم، یا آموزش می‌دیدیم و یا آموزش می‌دادیم. همان طوری که در بحث قرآن هم است که چه قرآن را آموزش بدهی و چه آموزش ببینی نفس عمل آموزش است. در این دوران شما به نکات و تجاربی می‌رسید که مثلاً این پرواز را با سرعت خاص و با این گردش و یک سری فاکتورهای خاص شروع و به پایان برسانیم. در همین روزها بود که آرام‌آرام مباحث انقلاب اسلامی و تظاهرات، شکل گرفت و در ۲۲ بهمن سال به‌حمدالله انقلاب شکوهمند اسلامی پیروز شد. از افتخارات نیروی هوایی این بود که از همان ابتدای تحرکات در بهمن ماه در خدمت امام بود که با دیدن فیلم‌های ورود امام

لطفاً از سوابق و علل گرایش به رشته خلبانی بفرمائید. بسم الله الرحمن الرحیم، اینجانب سیاوش مشیری، متولد بهمن ماه ۱۳۳۲ در خیابان شیخ هادی تهران هستم. کودکی را در محله نازی‌آباد گذراندم جایی که هواپیماها در نزدیکی محل زندگی من (منطقه قلعه مرغی) فرود می‌آمدند. در آنجا باند فرودگاه قرار داشت و ذهن من از همانجا به بحث پرواز مشغول شد. در یک خانواده پرجمعیت، ۱۴ بچه بودیم و وقتی مادر می‌پرسید که چه کسی می‌خواهد برای خرید نان برود؟ داوطلب اول من بودم و برای خرید نان هواپیما را روشن می‌کردم و شروع می‌کردم به رانندگی کردن. این قضایا باعث شد که علاقه‌مند به رشته خلبانی بشوم و فکر و ذهنم پرواز با هواپیما و خلبانی بود تا آن که با نقل مکان خانواده از نازی‌آباد به منطقه آریانا سابق (مالک اشتر فعلی)، جذب دانشکده خلبانی نیروی هوایی شدم. ورود و استخدام در دانشکده مراحل مختلف و سختی داشت که می‌توان به بحث زبان، معاینات پزشکی و... اشاره کرد. در هر حال من سربند از این مرحله عبور کردم و به لطف خدا پرواز را از قلعه مرغی در جایی که آرزوی کودکی ام بود، همانجایی که ادای پرواز با هواپیما را درمی‌آوردم، آغاز کردم و دیدم که دنیایی تفاوت بین پرواز در دوران کودکی و جوانی من است.

در نهایت امر به‌عنوان خلبان به اصطلاح آزمایشی، تعلیمات اولیه را گذراندم و پس از سپری کردن دوره‌های زبان انگلیسی و درس تخصصی عملی خلبانی به کشور آمریکا اعزام شدم.



بر این جایگزینی هوایمایی بود که در اثر جنگ احتمال آسیب دیدن و از بین رفتن آنها محتمل بود. ایشان این مسائل را طوری مطرح می‌کردند که اگر در جنگ به حالتی برسیم که در نهایت منجر به عصبانیت و ناراحتی ما شود و در نهایت اگر هوایمهای میراژ را بزنیم باز عراقی‌ها جایگزین دارند و در صورت کمبود می‌توانند هوایمهای میراژ، میگ، و سوخوی جدید را جایگزین کنند. اما اگر قرار باشد در این حملات هوایمهای اف ۴، اف ۵، اف ۱۴ آسیب ببینند دیگر جایگزینی برای آنها نداریم چون هیچ کشوری به ما هوایمهای جنگی نمی‌فروخت. دیدگاه ایشان آن بود که هوایمهای اف ۴، اف ۵، اف ۱۴، نه تنها هوایمهای جنگی و تاکتیکی بود بلکه هوایمهای آموزشی، نیز بود و این هوایمها نه تنها هوایمهای آن زمان، بلکه هوایمهای دهه آینده ما هم بود. لذا این قضیه را به کلیه خلبان‌ها گوشزد و این دیدگاه را به ما منتقل می‌کرد تا خلبان‌ها این مسئله را درک کنند. چون ما خلبان‌هایی بودیم که در آینده می‌خواستیم در پست‌های مختلف ارتش و نیروی هوایی مشغول باشیم و همگی باید این دید و آینده‌نگری را احساس می‌کردیم، نه این که فقط می‌گفتیم، می‌رفتیم، آن هوایمهای دشمن را می‌زدیم و این برای ما به منزله یک پیروزی تلقی می‌شد. شاید بی‌جا نباشد که مثالی را عرض کنم. روایتی هست که می‌گویند وقتی غزوات جنگی در زمان رسول الله تمام شد، یکی از صحابه گفت: خوب الحمدلله رفتیم جنگ و این غزوه را پیروز شدیم. حضرت رسول فرمودند: جنگ تمام نشده و تازه شروع شده است. آن جنگ اصغر بود و جنگ اکبر هنوز مانده است. ایشان هم در کل متذکر همین قضیه بودند.

خاطرم هست که شهید بزرگوار اردستانی آن موقع که معاونت محترم عملیات نیروی هوایی بود می‌گفتند که ما جنگمان هنوز شروع نشده، جنگ اصلی ما جنگ با آمریکا است که آن زمان ایشان این پیش‌بینی را داشتند. این مسئله در ابتدا به مذاق من و هم‌زمان ما خوش نمی‌آمد چون در ذهن ما این مسئله بود که همه می‌خواهند که ما به دشمن حمله کنیم و آنها را اسیر کنیم و هوایمهای آنان را ببیندیم. پس چرا نظر شهید بابایی و فرماندهان این طوری است؟

چرا چنین تصویری داشتید؟ چون در آن موقع اکثر خلبان‌ها جوان بودند و همگی سروان‌های آماده به خدمت و فشار جنگ هم روی جوان‌ها تأثیر زیادی داشت. این مسائل باعث شد که چند روزی با خودم کلنجار می‌رفتم و با دوستان صحبت و گفت و گو می‌کردیم و سؤالاتی مطرح می‌شد که من را به فکر وامی‌داشت که چیزی نگذشت که با تحلیل مسائل به این نتیجه رسیدم که نظر آن شهید بزرگوار بسیار به جا و آینده‌نگرانه بوده است. در فارسی مثالی هست که می‌گویند: «چوبی را که برداری گریه درده فرار می‌کنه» و ما سعی کردیم که این مثل را برای عراقی‌ها تداعی کنیم و عراقی‌ها بترسند. چون وقتی آنها حمله می‌کردند تا کشتی ما را بزنند اگر موفق نشوند و ما توانستیم هوایمهای آنها را بزنیم خودمان چیزی را از دست نداده‌ایم و این طوری چون روحیه آنها تضعیف می‌شد برای ما بهتر بود.

ولی اگر قرار باشد که چیزی یا هوایمها را از دست بدهیم ما با عراقی‌ها در شرایط یکسانی برای تأمین خسارات نیستیم و در حقیقت بازنده خواهیم بود. چون اگر یک هوایمها از آنها و یک هوایمها از ما نابود شود، آنها می‌توانند هوایمها را جایگزین کنند و ما نمی‌توانیم. در کل این نگرش‌ها خیلی مهم بود که مجموعه ما به این مسئله آگاهی پیدا کنند.

گویا در آن برهه شهید بابایی گزینش‌های خاصی را در پایگاه‌ها داشته است؟

بله! در آن زمان شهید بابایی روند حرکتی خاصی را برای انتخاب عناصر مختلف آغاز کردند و در هر پایگاهی یک سری از عزیزان را که با آنها آشنایی داشتند به عنوان مشاور، همکار نزدیک و

اقدام نزدیک ما شکل گرفت. روزی یکی از اقوام در منزل ما دعوت داشتند و به دلیل نزدیکی و همکاری با ایشان در پایگاه اصفهان از شهید بابایی و خصایص ایشان تعریف کردند که ایشان مرد بزرگواری هستند. البته پاره‌ای حرکت‌ها را از او دیده بودند، که برای آن قوم و خویش، ملموس نبود. رفتارها و حالت‌هایی که تا به حال تجربه نکرده و در یک فرمانده ندیده بود.

مثلاً چه نوع رفتارهایی؟

برای نمونه یک فرمانده هیچ وقت در کل بازار نمی‌آید و ببیند اوضاع و احوال مجموع مغازه‌ها و فروشگاه‌ها چگونه است و یا در بین جماعت ظاهر شود و در صف نماز جماعت شرکت کند، نه این که دیگران شرکت نمی‌کردند یا اهل نماز نبودند. اما ایشان ملموس تر و به گونه‌ای دیگر مثلاً در سینه زنی‌ها و مراسم عزاداری اهل بیت نوحه سرایی می‌کرد و قرآن می‌خواند و برای بعضی شهدای خلبان خودش مجلس‌گردان بود. به هر حال این‌ها چیزهایی بود که خیلی در آن زمان مرسوم نبود و این آقایان این مسائل را می‌دیدند و تعجب می‌کردند. طریق آشنایی دیگر من با ایشان توسط شهید بزرگوار خضری بود که بنده در پایگاه همدان در خدمت ایشان بودم و ایشان فرمانده پایگاه ما بودند و از آقای شهید بابایی تعریف می‌کردند. که ایشان بعد از آن به سمت معاون عملیات نیروی هوایی منصوب شدند.

اولین دیدارتان با ایشان کی بود؟

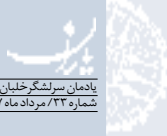
اولین دیدار مستقیم من با شهید بابایی روی پاگرد پلکان ستاد پایگاه بوشهر بود و بعد هم حضور در کلاسی بود که شهید بابایی تشریف آوردند و با هم صحبت کردیم و این باب آشنایی ما با این شهید بزرگوار بود.

بعد از این آشنایی، در واقع نحوه همکاریتان به چه صورت بود؟ این آشنایی تا چه مدت ادامه پیدا کرد تا به یک ارتباط نزدیک منجر شد؟

نکته‌ای را خدمتتان عرض کنم و آن این که در این مصاحبه سعی خواهم کرد که شهید بابایی را از وجهه مختلف معرفی کنم. و ایشان را مثلاً از این بعد که روزه زیاد می‌گیرد. من آن طور که آن بزرگوار را در حقیقت مزه‌مزه کرده‌ام بیان می‌کنم. ایشان را از بعد آن که هر جا که می‌رفتند با لباس بسیار ساده می‌رفتند و یا این که اهل قرآن بودند و یا همچنین زیاد روزه می‌گرفتند،

شهید بابایی عموماً همه نظر‌ها و صحبت‌ها را می‌شنیدند و جمع‌بندی می‌کردند ولی خودشان باید در صحنه حضور پیدا می‌کردند و قانع نمی‌شدند که مسئله‌ای را مطرح کنند و خودشان در صحنه نبرد نباشند.

نبینیم. سعی می‌کنم جنبه‌های مختلف این شهید بزرگوار را به طور تمام و کمال مطرح کنم. اولین بار که ما در کلاسی در بوشهر با یکدیگر دیدار و آشنایی پیدا کردیم، آن زمان صحبت آن بود که عراق به تازگی هوایمهای میراژ را خریداری کرده و کشتی‌های ایرانی را مورد حمله قرار می‌دهد. شهید بابایی هم که معاونت عملیاتی نیروی هوایی را به عهده داشتند از جبهی می‌دیدند که بچه‌های خلبان بسیار سرزنده و جوان و انرژی‌یک هستند و با توانایی بالا و قیافت در عملکردها و سر از پا نمی‌شناسند تا در حملات داوطلبانه شرکت کنند. اما از طرفی از دست دادن این نیروهای خلبان و با تجربه در آینده نیاز به جایگزین داشت که در طول زمان کوتاه غیر ممکن بود. علاوه



شهید بابایی از ابعاد مختلفی برخوردار است. تقوی، اخلاص و بسیجی بودن، اما جنبه‌های مدیریتی ایشان کمتر مورد بحث بوده است. در این باره بفرمایید. وقتی شما نگاه می‌کنید می‌بینید که شهید بابایی یک جنبه‌اش انسانی، حزب‌اللهی، مسلمان و اهل نماز و قرآن است که در محافل و مجالس شنیده می‌شد، ولی جنبه دیگری مدیریت اسلامی‌اش است. وقتی مالک اشتر به عنوان والی مصر مشخص شدند حضرت علی (ع) در نامه‌ای به ایشان متذکر می‌شوند که مالک هم اکنون که تو والی مصر شده‌ای. طوری عمل نکنی که همه را راضی نگه داری و یا طوری عمل نکنی که همه ناراضی باشند. پس اگر برای رضای خدا کاری بکنی یک سری افراد راضی خواهند بود و عده‌ای دیگر ناراضی. پس تو آن جنبه رضای خدا را داشته باش. شهید بابایی نیز این خصوصیت اخلاقی را داشتند و برای رضای خدا کاری می‌کردند. ایشان خلبان اف ۱۴ بودند ولی به عنوان معاونت عملیات نیروی هوایی مجوز داشتند



که خود را آزاد بگذارند و یا سوار هواپیمای اف ۱۴ می‌شوند و روزی هم که شهید شدند با هواپیمای اف ۱۴ پرواز می‌کردند و روزی با هواپیمای اف ۴ هم پرواز کرده بود. شاید فکر کنید که ایشان می‌خواستند نام خود را پرواز کنند در صورتی که می‌خواستند تکلیف خودشان را انجام دهند.

حمله می‌کنند ولی ما یکی از آنها را در صفحه رادار می‌بینیم و آنها از نقاط کور رادار، استفاده می‌کنند و این جوری به ما خودی نشان می‌دادند. شهید بابایی نظریات ما را در مورد حمله میراژها و حقایق مطرح شده گوش می‌کردند و دلایل را از ما می‌پرسیدند و خودشان به سایت رادار مراجعه می‌کردند و از نزدیک نیز مسائل را بررسی می‌کردند.

تکلیف چه بود؟
ایشان دیده بود خلبان‌هایی با هواپیمای اف ۴ پرواز می‌کنند اما نقصانی در کار هست و یا این که اگر یک هواپیمایی می‌خواهد به یک مجموعه‌ای برود، برد پروازی آن به آنجا می‌رسد یا خیر و یا ببینند که می‌توانند مثلاً این کار را با هواپیمای اف ۵ و اف ۱۴ هم انجام دهند یا خیر؟ خلاصه این که می‌خواستند بر همه چیز اشراف داشته باشند و همیشه به عنوان یک پیش‌قراول شخصاً می‌رفتند و بررسی می‌کردند و جمع‌بندی می‌شد برای این که وقتی می‌خواهند دستور بدهند آگاهانه این کار را بکنند، تا فرمانش اجرا شود و توجه زیادی به این امر داشتند. پس یعنی افراد مختلفی به ایشان خبر می‌رسانند و مشاوره می‌دادند؟

حضور ایشان در صحنه موجب این شد که با دلایل و فرضیات قبلی دست رادار و حربه‌ای که عراقی‌ها داشتند برای ما رویشود. در صحنه نبرد عراقی‌ها هواپیمای سوپر استاندارد را خریداری کردند تا کشتی‌های ما را مورد حمله قرار دهند و نیز میراژ را هم برای همین منظور خریداری کرده بودند. ایشان هم بیکار ننشستند و وقتی که سمت معاون عملیاتی نیروی هوایی را داشتند مسئول پدافند منطقه جنوب کشور هم شدند که تحت عنوان قرارگاه رعد بود و تأکید می‌کردند که باید از تمام توانمان

بله! ایشان بر اساس شیوه رسول اکرم سعی می‌کرد مطمئن باشد. در همه جا گوش و چشم داشتند، همیشه اطلاعات و اخبار را به او می‌دادند و هر کجا که احساس می‌کردند که لازم است، خودشان در صحنه حضور پیدا می‌کردند و حضور در صحنه باعث ارتباط با عناصر مختلف می‌شد. مثلاً ایشان وقتی به داخل پایگاه عملیاتی می‌آمدند هر چند که دور از جنبه نبرد بود ولی در اصل، صحنه اصلی نبرد آنجا بود.

می‌کردیم. نه تنها برابری کنیم بلکه باید با امکانات موجود از آنها نیز پیشی بگیریم. چون قرار نبود که بازنده جنگ باشیم. لذا ایشان به این امر واقف بودند و باید تفکر و تحقیق می‌کردند و طرح‌های جدید را پایه‌ریزی می‌کردند. بدین لحاظ هر نظری را می‌گرفتند و استفاده می‌کردند و با مشاوران و معاونین مطرح می‌شد.

برای مثال پایگاه هواپیمایی بوشهر این گونه بود. چرا که پوشش و حفاظت بندر امام را داشتیم و کشتی‌ها به صورت کاروانی از آن مسیر رد می‌شدند و می‌رفتند. همچنین گاز لیبصر، کنگان، خارک و ترمینال نفتی را که هر آن مورد حمله قرار می‌دادند. لذا ما در حقیقت صحنه اصلی جنگ را در آن پایگاه داشتیم. شهید بابایی وقتی به پایگاه تشریف می‌آوردند و بازدید می‌کردند، فقط به من خلبان توجه نمی‌کرد. بلکه عناصر مختلف پدافند و فرماندهان را می‌دیدند و توجه می‌کردند. نقطه نظرات آنها را بررسی می‌کردند و عناصر فنی را می‌دیدند. سرعت عملیات را مطرح می‌کردند و مثلاً می‌گفتند اگر فرض بفرمایید بمبی داشته باشیم، برای دسترسی به هدف، تیرانداز تا فاصله دورتر و یا هدف بهتری را مورد هدف قرار دهد بهتر است و بچه‌های جهادی و خلبان‌ها فکر می‌کردند و طرح‌ریزی می‌کردند و اگر به گذشته برگردید و بررسی و پرس و جو از بچه‌های واحد جهاد و

ایشان وقتی برای یک عملیات مثلاً در جنوب کشور حضور پیدا می‌کردند پس از طرح‌ریزی کلی برنامه عملیات و نگاه به پیشرفت و رهبری عملیات دیگر آنجا نمی‌ماندند و به یک پایگاه دیگر می‌رفتند.

استفاده کنیم و نگذاریم دشمن موفق به عملیات، روی کشتی‌ها بشود. در آن زمان تنها نبرد عملیاتی ما، بندر امام بود و کشتی‌ها به صورت کاروانی حرکت می‌کردند تا در منطقه به صورت جمعی مثلاً تا ۱۲ کشتی و گاهی اوقات ۲۰ تا ۲۵ کشتی حرکت می‌کردند و هر کدام شامل یک موادی بودند، مثلاً یک کشتی بار روغن داشت، دیگری مواد صابونی می‌آورد یا دیگری حمل گوشت می‌کرد. هر کدام از آنها را که مورد حمله قرار می‌دادند، کشور برای مدتی در مذبذبه آن مواد بود. و این مسئله برای ما مهم بود که شهید بابایی رهبری کارها و عملیات را به عهده داشتند.

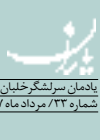
داشتند که ما به عنوان نیروی هوایی یک مأموریت داریم و آن هم این است که مسئول حفظ و حراست قلمرو هوایی کشور عزیزمان باشیم و اگر قرار است در قسمتی از مملکت ما عملیاتی انجام شود، وظیفه اصلی نیروی هوایی پوشش کامل آن عملیات بود. ایشان وقتی برای یک عملیات مثلاً در جنوب کشور حضور پیدا می‌کردند پس از طرح‌ریزی کلی برنامه عملیات و نگاه به پیشرفت و رهبری عملیات دیگر آنجا نمی‌ماندند و به یک پایگاه دیگر می‌رفتند. منتهی آن مسئول که جایگزین خود می‌کردند را تحت نظارت داشتند و کار او را از بابایی می‌کردند تا اگر روزی بر اساس اعتقادی که داشتند در قید حیات نبودند مثل موقعی که شهید شوندهمتا سازی کرده باشند و یکی مثل ایشان جایگزین باشند و این فرصت‌ها را برای تمامی فرماندهان نیروی هوایی و پرسنل مهیا می‌کردند.

حضور ایشان در صحنه‌های عملیاتی این آثار مثبت را داشت که برای مثال اگر می‌خواستیم عملیاتی را انجام بدهیم، هواپیما چون غربی بود و ما هم آموزش دیده کشورهای غربی بودیم باید از کتاب‌های آنها استفاده می‌کردیم و اطلاعات را برای مأموریت‌ها از کتاب‌های اصلی برداشت می‌کردیم. در صورتی که مأموریت‌های ما دیگر متعلق به آن زمان نبود و باید به روز می‌شد.

و اگر می‌خواستیم به اطلاعات آن دوره بسنده کنیم بازنده نبردها بودیم. چون نیروهای عراقی ابزار و اطلاعات جدید را داشتند ولی ما به آنها دسترسی نداشتیم. وقتی عراقی‌ها هواپیمای میراژ و سوپر استاندارد را از فرانسه قرض کردند با هواپیمای ۲۵ سوخوی ۲۴ را از شوروی گرفتند، این‌ها از یک تکنولوژی برتر استفاده می‌کردند و با هواپیمای میگ ۲۹ را که از شوروی گرفتند کلیه هواپیماها از یک تکنولوژی بالا و یک جنگ الکترونیکی برتری نسبت به ما سود می‌جستند که ما باید با این‌ها مقابله می‌کردیم. نه تنها برابری کنیم بلکه باید با امکانات موجود از آنها نیز پیشی بگیریم. چون قرار نبود که بازنده جنگ باشیم. لذا ایشان به این امر واقف بودند و باید تفکر و تحقیق می‌کردند و طرح‌های جدید را پایه‌ریزی می‌کردند. بدین لحاظ هر نظری را می‌گرفتند و استفاده می‌کردند و با مشاوران و معاونین مطرح می‌شد.

از سال ۵۷ تا بعد در کجا و چه رده‌هایی خدمت کردید؟
من از سال ۵۷ تا سال ۶۲ حدوداً زمان دقیق آن ۱۳۶۲/۲/۱ را در پایگاه همدان بودم و از این تاریخ تا ۶۷/۳/۱ به پایگاه بوشهر رفتم و از ۶۸/۳/۱ به مناسبتی به پایگاه بندرعباس رفتم که بعد جنگ تمام شده بود. پس برای مدتی به تهران آمدم تا دوره‌های مختلف را بگذرانم و مجدداً به پایگاه بوشهر برگشتم. بعد دیگر چون من یکی از خلبان‌هایی بودم که مأموریت‌ها را انجام می‌دادم و وقتی در پایگاه بوشهر هم بودم به عنوان خلبان اکتیو کابین جلو بودم و روز و شب باید مأموریت انجام می‌دادم و جزو خلبان‌هایی بودم که در کارها و عملیات‌ها نظریه می‌دادم. مثلاً این طرح و حرکتی که عراقی‌ها انجام می‌دهند طرح جدید است. عملیاتی است و یا حقیقی و یا این که چند فروند هواپیما و یا با چه وسیله‌ای در جنگ شرکت می‌کنند.

از این نوع نظریه‌ها مثال می‌زنید؟
برای مثال وقتی عراقی‌ها حمله می‌کردند تا کشتی‌های ما را بزنند، همیشه در صفحه رادار، یک فروند بیشتر دیده نمی‌شود. علی‌الخصوص هواپیماهای میراژ از این قابلیت استفاده می‌کردند. ما طی تجربیات پی‌بردییم که احتمالاً این‌ها با ۲ فروند هواپیما



خودکفایی کنید، خواهید دید که بیشترین طرح‌ها و حرکات و پیشرفت‌های قابل توجه در آن موقع صورت می‌گرفت. ایشان می‌خواستند خلبان‌های بچه‌های جهاد، خودکفایی را به باور حقیقی برسانند که توانایی لازم را داریم. این باور را به پرسنل فعال و اکتیو نیرو دادن خیلی مهم بود. همان طور که امام راحل فرموده بودند که شما به این باور برسید که چرا دنیا به این باور رسیده که شما می‌توانید. خودتان، خودتان را قبول داشته باشید و این خیلی مهم بود. ایشان سعی می‌کردند که این باور و روحیه خود باوری را به همه القاء کنند و نقش به‌سزایی در این مورد داشتند.

رهبری و مدیریت شهید بابایی چه تأثیری در فرآیند پیروزی‌های ما داشت؟

از نکات بارز ایشان بحث رهبری و مدیریت عملیات بود که ایشان اطلاعات به روز از کلیه امور داشتند. هواپیمای اف ۱۴ یک هواپیمای پیشرفته است. البته آن خیر، ولی در آن زمان که ساخته شد هم جزو پیشرفته‌ترین‌ها بود. وقتی این هواپیمای برای پرواز آماده می‌شود، سیستمی روی این هواپیمای نصب است که یک چک کلی قبل از پرواز انجام می‌دهد و برای آن تعریف می‌کنیم مثلاً ما ۴ تا موشک از نوع حرارتی یا ۴ تا موشک از نوع راداری داریم یا وضعیت رادارمان به این گونه است و سیستم ناوبری ما این طوری است و حالا می‌خواهیم برای پرواز آماده شویم. این اطلاعات را مثل یک کامپیوتر به صورت input وارد آن می‌کنیم و منتظر می‌مانیم تا اطلاعات پردازش شود و به صورت output، خروجی اطلاعات را بگیریم. جواب خروجی اطلاعات این است که برو یا نرو (go nogo). بعضی اوقات به خاطر آن که دستگاه باید کالیبره می‌شود، اطلاعات می‌گفت که این هواپیمای منظر پرواز مشکلی دارد یا ندارد. معمولاً اگر کامپیوتر بگوید برو (go) شما برای پرواز آزادید و مشکلی ندارید. ولی اگر قرار بر آن شود که پرواز نکنید (nogo) حالا باید بررسی کنیم که اشکال از کجاست؟ کدام موشک اشکال دارد و یا سیستم ناوبری، سیستم ناوبری دچار نقصان است. این قضیه موجب می‌شود که برای رفع اشکال و بررسی سیستم‌ها تأخیر حدود ۳۰ تا ۲۵ دقیقه برای پروازهای عملیاتی صورت بگیرد. هواپیمای ما هم که عموماً برای آماده شدن پرواز حدوداً ۳۰ تا ۲۵ دقیقه فرصت لازم را داشتند، پس اگر حمله‌ای می‌شد در این ۳۰ تا ۲۵ دقیقه عملیات آنها انجام شده بود و پرواز رفته بود.

لذا ایشان آمدند و بررسی کردند و نقطه نظر بچه‌ها را جویا شدند و نهایتاً به این نتیجه رسیدند که قبل از این که هواپیمای پرواز کنند، موتورها را چک کنیم، روشن کنیم تا سیستم کاملاً بررسی شود و به حقیقت این go nogo را بگیریم. اگر جواب داد دیگر خیالمان راحت است و اگر به مشکلی برخورد کرد، مثلاً سیستم موشکی اشکال داشت از روی هواپیمای برداریم یا اصلاً آن سیستم را کنار بگذاریم. چرا که هواپیمای توان حمل ۶ موشک فنیکیس را داشت و یا توان حمل ۴ موشک راداری اسپرو را داشت یا حمل ۴ موشک حرارتی را می‌توانست انجام دهد. از هر کدام از این‌ها که مشکلی داشته می‌توانستیم انتخاب نکنیم. پس مشکلی نداشتیم مگر آن که حالا یک اشکال کلی در سیستم باشد که هواپیمای ما کاملاً عوض می‌کردیم و به اندازه کافی هواپیمای داشتیم. این تدبیر موجب شد که هواپیمایی برای ما موریت در حدود ۳۰ دقیقه آماده می‌شد. این زمان را به ۸ دقیقه تنزل داد و کمک بزرگی برای ما شد. از طرفی ایشان با سیستم رادار و بچه‌های پدافند هماهنگ کردند، آنتن‌ها را تنظیم کنند. آنتن رادار هم مثل همین آنتن‌رادار و تلوزیون ماست که اگر شما نزلتان در یک جای پستی قرار گرفته باشد، ممکن است که آنتن دهی خوب نباشد و هر چه کمی بالاتر بروید گیرندگی و آنتن دهی خیلی بهتر می‌شود. لذا با کمک و همفکری شهید ستاری که از بچه‌های پدافند بودند، زاویه آنتن‌ها را تنظیم کردند و به قول معروف «دست بردند در کار». شهید ستاری از بچه‌های پدافند بودند. اطلاعات را کنار هم

می‌گذاشتند و در نهایت حرکت انجام می‌شد. در کنار این کارها یک سری GAP (یعنی نقاط خالی و نقاط کور) داشتیم و می‌خواستند آنها را پوشش دهند. لذا آمدند از رادارهای تاکتیکی استفاده کردند. رادارهای تاکتیکی قابلیت تکان خوردن و جابجایی دارند و از رادارهای آنها در جاهای مختلف استفاده کردند و از مجموع آنها یک پدافند پیوسته به وجود آوردند. یک شبکه سراسر پدافند کل کشور و این برای ما خیلی مهم بود.

آیا این حرکت‌هایی که ایشان انجام می‌دادند در ابعاد مدیریتی - تاکتیکی - رهبری ابعاد خاصی داشت، که وجه تمایز ایشان را نسبت به دیگران در آن زمان نشان می‌داد؟

بله! حتماً چنین بوده است و اما بحث دیگری که خواهم داشت این است که فرمایش بزرگان را هیچ وقت فراموش نکنیم. روایت است که «هرگاه از دست سرداری پرچم و بیرق و علمی در میدان نبرد بیفتد، یک سردار دیگر آن را بلند می‌کند و ادامه نبرد می‌دهد». امام راحل می‌فرمودند: «با ریختن قطرات خون شهید، هر قطره تبدیل به یک عزیز دیگری می‌شود که سر بلند می‌کند برای حرکت».

شهید بابایی همواره می‌کوشید تا به دیگران نیز بها دهد تا آنها هم آماده فضاهای کاری شوند. در این باره بفرمایید. یکی دیگر از خصایص شهید بابایی این بود که با منش و رفتار خود یک شهید بابایی دیگر خلق می‌کردند. بعضی از افراد (این حقیر هم یکی از آنها بودم) از ایشان تقلید می‌کردند و مواهیشان را می‌زدند (چون ایشان مواهیشان را می‌زد).

نقشی که ایشان سعی می‌کرد ایجاد کنند این بود که مثلاً اگر قرار است ما موریتی انجام شود آن ما موریت موجب رعب و وحشت دشمن شود نه موجب رعب و وحشت خودی. و ایشان سعی می‌کردند در دل مردم جای داشته باشند، همان طور که امام راحل فرمودند: «سلطان قلب‌ها باشیم». ما قرار است به قلب‌ها حکومت کنیم، و این خود یکی از ویژگی‌های ارزشمندی است که شهید بزرگوار آن را دارا بودند. سعه صدری که ایشان داشتند در عملیات‌ها، اجرای کارها و توکل که داشتند، بسیار بالا بود.

در این باره مثالی بزنید؟

ما موریت خاصی در سال ۶۵ به بنده حقیر واگذار کردند و ابلاغ فرمودند بروم پایگاه اصفهان و آن یک پایگاه موشکی بود که از

نقشی که ایشان سعی می‌کرد ایفا کند این بود که مثلاً اگر قرار است ما موریتی انجام شود آن ما موریت موجب رعب و وحشت دشمن شود نه موجب رعب و وحشت خودی. و ایشان سعی می‌کردند در دل مردم جای داشته باشند.

آنجا موشک‌های زمین به زمین به دزفول پرتاب می‌شد. من ما موریت داشتم آنجا را بزنم. فرمانده پایگاه در آن زمان امیر سعیدی بودند که به من گفتند: بایستید، پارک کنید و هواپیمای را خاموش کنید. من تعجب کردم و پرسیدم چرا ما موریت این گونه شد؟ گفتند آنها مطلع شدند که شما دارید می‌روید و احتمال زدن شما خیلی زیاد است.

شهید بابایی سعی می‌کردند از همه ابزارها استفاده کنند. فقط این نبود که عملیاتی باشد و به اطلاعات کار نداشته باشند، نه! می‌پرسیدند: آقا چه خبر؟ این شخصی که دارد می‌رود باید برگردد. و دقت به این قضایا در ذهن ایشان بسیار مهم بود که ما

باید از همه ابزارها استفاده کنیم. و البته این ما موریت با سه ماه تأخیر انجام شد و آن هم مجرای خاصی داشت که در این مقوله نمی‌گنجد.

ایشان به این قضایا بسیار دقت داشتند که اگر ما موریتی را می‌دانستند که ارزشمند نیست و از لحاظ ارزش ظاهری لازم نیست انجام شود، می‌فرمودند نباید انجام شود اما اگر از لحاظ ظاهری ما موریتی انجام می‌شد که در عمل برای مملکت سرنوشت‌ساز بود، دقت خاصی را داشتند و در حقیقت یک مدیر جامع‌نگر و استراتژیست بودند.

مثلاً یکی از ضعف‌هایی که ما داشتیم در منطقه بوشهر بود. خاطر هست، وقتی که آنها می‌آمدند کاروان‌های کشتی ما را بزنند یا برای زدن اسکله آردپا و اسکله تبرک در منطقه خارک، ایشان می‌گفتند یک سری هواپیمای باید برای این که تبادل اطلاعات با هواپیمایی که گشت هوایی را انجام می‌دهد، داشته باشد.

راداری به ما گفت: این هواپیمای دارد به این منطقه می‌آید، بروید و بزنید. ما اطلاعات نمی‌گرفتیم و اولاً بد نام شدیم به این که ما به خلبان گفتیم، نرو و بدنامی برای ما می‌ماند و از طرفی دشمن می‌آمد و کار خودش را انجام می‌داد. لذا ایشان می‌آمدند و پرونده دیگری را مدنظر می‌گرفتند و می‌گفتند: این GAP (نقطه خالی) به وجود آمده را پر کنیم و این استفاده از استراتژی در حقیقت هنر بکارگیری همه ابزار برای پیشبرد اهداف و برای زدن هدف و به نتیجه رسیدن است. که این‌ها اگر

در رابطه با اهداف ملی و منافع ملی کشور باشد، بسیار مهم است و ایشان به این قضیه خیلی توجه داشتند. مثلاً اگر می‌دیدند که بهتر این است که در این منصب فرمانده‌ای باشد که بهتر می‌تواند کارها را انجام دهد، حتماً این کار را می‌کردند یا اگر قرار است یک سری از تجهیزات از این منطقه برده شود و در جای دیگری مستقر شود، می‌گفتند، باید این کار انجام شود. بنابراین بحث توکل و توسل ایشان به خدا و خاندان عصمت و طهارت به گونه‌ای بود که به خلبان‌ها و بچه‌های پدافند، نه در کلام بلکه در عمل چیزهای زیادی می‌فهماندند.

شما می‌دانید که بررسی و ثابت شده که وقتی شما با سرعت ظاهر ۶۰ کیلومتر رانندگی کنید از زمانی که یک صحنه‌ای یا اتفاقی را ببینید و شروع کنید به عکس‌العمل، حدوداً ۳ ثانیه طول می‌کشد تا ترمز کنید. ظاهر آترمز هم که بکنید تا ترمز کامل شود ۳ ثانیه دیگر زمان می‌برد. حالا اگر ترمز کامل باشد تا به آن حادثه هم برسید ۳ ثانیه طول می‌کشد در مجموع می‌شود ۹ ثانیه. شما اگر ۶۰ کیلومتر را بر مبنای ۹ ثانیه حساب کنید یک رقمی در می‌آید مثلاً فرض کنید می‌شود ۱۲ متر یا ۱۵ متر و این می‌شود مبنای فاصله بین ماشین، حالا اگر قرار باشد سرعت شما بیشتر باشد چه می‌شود؟ این زمان کمتر می‌شود یا فاصله شما با هدف بیشتر می‌شود.

شما فرض بفرمایید یک هواپیمای با آن سرعت عجیب و غریب دارد می‌رود، لذا سرعت انتقال باید خیلی بالا باشد، و ایشان سعی می‌کردند این قضیه را در عمل به بچه‌ها خاطر نشان کنند و توجه داشته باشند به این که روند حرکتی آنها باید این چنین باشد.

یک مطلبی را هم که خدمتان عرض کردم که ما، باید همه هواپیمای ما را حفظ می‌کردیم و از دست نمی‌دادیم و اجرای ما موریتی می‌کردیم. در ما موریت‌ها هم برای این که موفق باشیم می‌گفتند: جنگ نریزنگ است. پس نریزنگ هم باید داشته باشید. و این قضیه یکی از آن ابزارهای بود که با همه ابزار جنگ الکترونیک جلوی آمدن و کار انجام می‌داد. لذا ما در پروازهایی که در منطقه جزیره خارک انجام می‌دادیم این کمک را می‌زدیم. مثلاً ۲ فرود هواپیمای رفتم اما هر دو در یک ارتفاع نمی‌ایستادیم. یکی می‌رفت پایین کف آب می‌خوابید و یکی در ارتفاع بالا. در حقیقت هواپیمایی که در ارتفاع بالا بود، مورد هدف قرار می‌گرفت و آن هواپیمایی که پایین‌تر بود، جلوتر بود و بالا را در



می گفتند، قرار نیست اگر انقلاب شده و عناصر مختلف نیروی هوایی را کنار گذاشتند و رفتند و آمریکا ارتباطش را قطع کرده، ما آن کارها را نتوانیم انجام دهیم.

و واقعاً این چنین هم بود. همان طوری که نیروی هوایی در قبل هم نشان داده بود. ما عملیات ۳H را انجام دادیم که خیلی فاصله زیادی بود. مثل آن ۲K را انجام دادیم. ترنا را داشتیم و بچه‌ها این گونه عملیات را زیاد انجام دادند. لذا انسانی خلاق بود که با حضور خودش در صحنه کار یک سری سازمان های جنسی، یک سری طرح هایی که به ذهن خیلی ها خطور نمی کرد یا اگر خطور می کرد امکان اجرای کار را نمی دادند انجام می داد.

می شود گفت ایجاد قرارگاه رعد از جمله خلاقیتها بود؟
رعد در حقیقت یک مجموعه عمل کننده طرح بود که این مجموعه را در پایگاه امیدیه بنا کرده بودند و قرار شد گروه ضربت هم در همانجا عملیات را انجام دهند.

در مجموعه طرح رعد یا تحت عنوان قرارگاه رعد فقط بحث پرواز نبود. بلکه پدافند جنگ الکترونیکی و جنگ اطلاعاتی را شامل می شد. فاشی ما درگیر بود، معاونت اطلاعاتی ما درگیر بود و عناصر مختلف را در کار داشتند و فقط اطلاعات را به نیروی هوایی نمی دادند بلکه به نیروی زمینی و نیروی دریایی و سپاه نیز می دادند. اطلاعات می گرفتند و اطلاعات می دادند.

در آن موقع عملیات های مشترکی با سپاه انجام شد و ایشان می خواستند نیروی هوایی نقش اصلی اش را هم به عنوان بازدارنده و هم عمل کننده، هم پدافندکننده انجام دهد. لذا این خلاقیتها را ایشان به عنوان عنصری که فتح باب می کردند انجام می دادند. نکته دیگر این است که با رفتن و شهادت ایشان، این عملیات نامرند، بلکه انجام شد. حتی خیلی قوی تر و غنی تر و امثال ایشان پدیده هایی بودند که بعدها نمود پیدا کردند، مثل شهید یاسینی که از عنصری بودند که در آن زمان خیلی زحمت کشیدند و از قهرمانان جنگ بودند. مثل امیر باهری، امیر نادری، امیر موسوی و امثال آنان بودند که به این باور رسیده بودند می شود یک چنین کارهایی انجام داد.

پس آیا می توان گفت، اگر نیروی هوایی نقطه عطفی در ۱۹ بهمن سال ۱۳۵۷ بود، آغاز گر تحولات مهمی در جنگ نیز شد؟

بله! چرا که به عنوان مثال ایشان مطالعه کرده و مطلع شده بودند که هواپیمای اف ۱۴ این توانمندی را دارد که بمب حمل کند و این قضیه را دنبال کردند و یکی دو تا مأموریت نیز انجام دادند که افرادی نیز همچون شهید اردستانی ایشان را یاری دادند، چرا که نمی خواستند این باور در ذهن کسی به وجود بیاید که فقط این کارها را اف ۱۴ یا اف ۱۵ انجام می دهد. اف ۱۴ هم می تواند و می خواستند خوف و وحشت در دل دشمن به وجود بیاورند و بازدارندگی به وجود آورند که ما در هر کجا که بخواهیم حمله می کنیم، می توانیم با هر تعداد هواپیما این کار را انجام دهیم. و از طرفی این باور را به مسئولین کشور نیز تسری بدهد. می دانید که هواپیماها یا شکاری هستند یا بمب افکن و یا شکاری جنگنده. هواپیمای اف ۱۴ فقط شکاری است، یعنی هواپیما شکار می کند.

هواپیمای اف ۵ و اف ۴ هواپیمای ۲ منظوره هستند. بمب افکن و از طرفی جنگنده و شکاری جنگنده (شکاری بمب افکن). هواپیمای سوخو ۴۲ ما فقط بمب افکن است. کاری که ایشان انجام دادند هواپیمای شکاری اف ۱۴ را تبدیل به شکاری بمب افکن کردند که بعد از آن ما آمادیم سعی کردیم بر روی هواپیمای سوخو ۴۲ که الان توانمندی بردن موشک های هوا به زمین ضد رادار دارد، موشک ضد هوایی هم بگذاریم. این

رادار نگاه می کرد. (البته تا حدودی هواپیمایی که بالاتر بود در خطر بود) ولی ما هم از پایین رادار را چک می کردیم. و این چنین از این ابزار استفاده می کردیم.

اگر در یک جا هواپیما نداشتیم، مثلاً هواپیمای اف ۴ در منطقه بود یا یک جا قرار است عملیاتی را اف ۵ انجام دهد، هواپیمای اف ۱۴ یا اف ۴ در کنارش قرار می گیرد. یا مثلاً قرار بود مأموریتی را انجام شود، حالا ابزار دیگری مثل اف ۵ می آمد و کمکش می کرد. لذا در هم آمیختگی این امور خیلی مهم بود که ما بتوانیم از مجموعه وسایل، شیوه ها، طرح ها، تجهیزات و تشکیلات استفاده کنیم. و در حقیقت حضور ایشان در صحنه ها به گونه ای بود که ارتباط عمیق و حسنه و نزدیکی با ائمه محترم جمعه داشتند. با استاندارها، با مجموعه خارک (شرکت فلات قاره ای جنوب کشور و این ها به ما کمک می کرد. در حقیقت این عزیزان می آمدند و نیروی هوایی را که این همه زحمت می کشد، می دیدند و یک سری ابزار به جبهه می فرستادند. خوب، نیروی هوایی هم جنگ داشت و در زمان جنگ هم کمبودهایی هست که فرض بفرمایید رادار ما در منطقه پوشهر زدند. از مجموعه خارک فلات قاره کمک گرفتیم و جرتقیل های بسیار بزرگ آمدند و کارها با سرعت انجام شد.

شهید بابایی یک ارتشی و یک بسیجی بود و قبل از این که یک ارتشی باشد، یک سپاهی بود. چرا که ارتباط بسیار نزدیک با عزیزان داشت. ایشان در عرصه دولت آقای رفسنجانی به عنوان رئیس جنگ، چهره ای شناخته شده بودند. آقای روحانی به عنوان رئیس پدافند کل کشور بودند و با عناصر مختلف دولت ارتباط تنگاتنگ و نزدیک داشتند. همان گونه که شهید ستاری این ارتباطات را داشتند. ارتباط خوب و تنگاتنگ با عناصر زیرمجموعه خود (فرمانده هان مختلف پایگاه ها - عناصر ستاد) داشتند. شهید بابایی با مسئولین بالای ستاد نیروی هوایی مثل شهید ستاری به عنوان فرمانده و آقای سپید موی آذر که در آن زمان جانشین فرمانده نیرو بودند، داشتند.

در بسیاری از مواقع وقتی به موضوعی برخورد می کردیم، به ایشان اطلاع می دادیم و به عنوان دوست و همفکر رنگ می زدیم و ایشان می گفتند: بسیار خوب، رنگ بزنید تهران برای فلانی و بگویید فلان کار را انجام دهند. برای رستمی، فلان کار را انجام دهند و واقعاً حضور ایشان را در تهران حس می کردیم. یکی دیگر از نقاط برجسته ای که ایشان داشتند این بود که به آن سازمان کلی بسنده نمی کردند. من خاطرم هست که یک

اگر در میدان نبرد، بیرق و علمی از دست سرداری بیافتد، سردار دیگری آن را به دست می گیرد - با ریخته شدن خون شهید بابایی در حقیقت بابایی ها درست شدند.

صحنه داشتیم و ایشان اشاره کردند که می خواهند گروهی را آماده کنند تحت عنوان گروه ضربت که هر زمان از شبانه روز قرار شد ضربه به عراق بزنیم، بتوانیم. حالا عناصر این چنینی را معرفی کنید.

خوب، من یک سری از عزیزان مثل امیر علی بختیاری، امیر سرهنگ سارجلو، آقای پورفرزانه و عزیزان دیگری را از هواپیماهای مختلف معرفی کردم. ایشان معتقد بودند که نیروی هوایی که ما تعریف می کنیم یک نیروی هوایی تاکتیکی است. یعنی نیرویی که هر قابلیت دارد هر زمان آنچه بخواهد انجام دهد و ایشان مسبب احیای این قضیه بودند. یعنی

باوری بود که ایشان جرقه اش را زد. یا مثلاً موشک حد یک موشک زمین به هوا است که ایشان در آن زمان این موشک را روی هواپیمای اف ۱۴ گذاشتند و آن را بدل به موشک هوا به هوا کردیم. لذا این باورها را به وجود آوردند. اینها یک نقطه عطفی است که ایشان به وجود آوردند و فرمایشات امام را نه تنها به جان و دل می پذیرفتند بلکه در صدد اجرایی کردن فرمایشات بودند. که این ابعاد شهید بابایی برای ما یک ابعاد خاص مدیریتی، فرماندهی و ارتشی و به عنوان یک خلبان عمل کننده طرح بود که هر لحظه آن را احساس می کردیم، می دیدیم و این از نظر من از نقاط برجسته این شهید بزرگوار بود. این خصایصی که فرمودید در وجود این بزرگوار بود، الان این موضوع و این خصایص را چقدر در نیروی هوایی جاری می بینید و آیا به همان حدت و شدت هست و آیا راه ادامه دارد، یا خیر؟

بله! همانطور که خدمتتان عرض کردم و در مثالی که زدم - اگر در میدان نبرد، بیرق و علمی از دست سرداری بیافتد، سردار دیگری آن را به دست می گیرد - با ریخته شدن خون شهید بابایی در حقیقت بابایی ها درست شدند. جالب این که من در یکی از سخنرانی های خطبه های نماز جمعه که دعوت شده بودم، این موضوع را مطرح کردم که من در سایت رادار پوشهر بودم و هواپیمای اف ۱۴ دشمن آنجا پرواز نمی کرد و آنها یک هواپیمای اف ۵۶ داشتند که کار جنگ الکترونیکی داشت. خلبانی به خلبان دیگر به اسم لاری، می گفته است، در جایی که هواپیمای اف ۱۴ ما پرواز نمی کند هواپیمای اف ۱۴ ایران پرواز می کند. طی مدت کوتاهی چهار تا هواپیمای اف ۱۴ آمریکا زمین خورده بود و این ها درباره این قضیه مجاب نشده بودند و این یک افتخار است برای ما.

سرانجام این که در راستای همان بحثی که خدمتتان عرض کردم، شهید بابایی اگر یکی بود، ۲ تا شد، چند تا شد و الان الحمدالله فرمانده نیروی هوایی که در منصب این فرماندهی قرار دارند و زحمت می کشند یکی از دست پرورده های ایشان هستند. ■